

نامه مارکس به فردریچ بولته (Friedrich Bolte) در نیویورک*

لندن ۲۳ نوامبر ۱۸۷۱

ترجمه از: ایرج فرزاد- ۱۰ دسامبر ۲۰۱۴

...هدف از تشکیل **انترناسیونال** این بود که به جای سکت‌های سوسیالیستی و شبه سوسیالیستی، یک سازمان واقعی طبقه کارگر را در نبردها، در دسترس این طبقه قرار بدهد. مبانی اسناد اروپا (پلاتفرم انجمن بین المللی کارگران که توسط من نوشته شد و فراخوان و خطابه در سخنرانی افتتاحیه)، این حقیقت را در نخستین نگاه، ثابت میکنند. از طرف دیگر انترناسیونال نمیتوانست خود را تثبیت کند، اگر همزمان تلاش برای شکل دادن به سکتاریسم را از همان آغاز کار در هم نمی شکست. سیر سکتاریسم سوسیالیستی و سیر جنبش واقعی طبقه کارگر در دو جهت متضاد و به نسبت معکوس حرکت کرده اند. این سکت‌ها (از نقطه نظر تاریخی) وقتی موضوعیت دارند و محلی از اعراب، که طبقه کارگر هنوز برای پیشبرد یک مبارزه مستقل تاریخی خود امادگی ندارد. به مجرد اینکه، طبقه کارگر رشد میکند و به بلوغ سیاسی میرسد، تمام این سکت‌ها، در خمیرمایه ارتجاعی از آب در خواهند آمد. با اینحال آنچه که تاریخ در همه جا نمایش داده است، در تاریخ انترناسیونال هم تکرار شده است: آن چه که به تاریخ و به عهد عتیق پیوسته است، سعی میکند در اشکال جدیدی که بخود میدهد، خود را بازسازی و باز تعریف کند.

و تاریخ انترناسیونال سیر تداوم کشمکش و **مبارزه پیوسته شورای مرکزی** آن علیه سکت‌ها و تقلاهای آماتور بود. آماتورهایی که در پی آن بودند که با رسوخ به انترناسیونال، علیه جنبش واقعی طبقه کارگر بایستند. این تقابل و کشمکش در **کنگره ها** انجام شد، اما بسیار فراتر از کنگره ها، در مذاکرات و جدلهای خصوصی بین شورای عمومی انترناسیونال از یک طرف؛ و جناحهای مشخص ارگانهای جداگانه انترناسیونال، از طرف دیگر، نیز صورت گرفت.

در پاریس، که پرودونیستها (طرفداران تعاون فردی بین احاد کارگران- Mutualists) در میان بنیانگذاران انجمن بین المللی کارگران** بودند، طبیعتاً در چند سال اول، حکم خود را میراندند. بعدها، البته، کلکتیویستها (طرفداران اتحاد و تعاون جمعی کارگران) و پوزیتیویستها و دیگران در تقابل با پرودونیستها، شکل گرفتند.

در آلمان، با دار و دسته و فرقه لاسال سروکار داشتیم. من شخصا دوسال تمام با شوایتزر "معروف"***، (Schweitzer) مکاتبه داشتم و به او ثابت کردم که سازمان لاسال یک تشکل صرفاً و تماماً سکتاریستی است، و به همین اعتبار سازمانی در تقابل؛ و تخصم با جنبش واقعی کارگری است که انترناسیونال دقیقاً برای آن و در آن راستا، شکل گرفته است. او "دلایل" خود را برای نفهمیدن استدلالهای من داشت.

در اواخر سال ۱۸۶۸ باکونین روسی، به انترناسیونال ملحق شد. اما با این هدف که در درون آن، یک انترناسیونال دوم و تحت نام "اتحاد دمکراتیک سوسیالیستی" با خودش به عنوان رهبر آن، تشکیل بدهد. این مرد- عاری از تمام دانش های تئوریک- مدعی بود که در آن تشکیلات جداگانه، نمایندگی تبلیغات علمی را دارد! او قصد داشت که چنان تبلیغاتی را به عنوان کارکرد شاخص آن انترناسیونال دوم در درون انترناسیونال پیش ببرد.

نقشه عمل و برنامه او مخلوطی است سطحی و ناشیانه از تکه پاره های وصل شده به هم از راست و چپ. روکش چپ آن از جمله اینهاست: برابری طبقات!؛ حذف حق وراثت به عنوان نقطه شروع حرکت جنبش اجتماعی (موهومات سن سیمون)، آته ئیسم به عنوان یک دگم دیکته شده به اعضا و هکذا و در هیات دگم اصلی (پرودونیست): کناره گیری از؛ و امتناع از شرکت در جنبش و مبارزه سیاسی.

این موضع بدوی و ساده لوحانه، در ایتالیا و اسپانیا، طرفدارانی یافت (و کماکان به درجاتی هنوز دارد). دو کشوری که شرایط در آنجا، هنوز برای جنبش کارگری چندان توسعه نیافته است. این موضع بعلاوه در میان مُشتی انگشت شمار از اصولگرایان**** پرحرارت اما بی کیفیت و بی خاصیت، در بلژیک و بخش لاتین سویس نیز، بروبیائی داشته است.

برای آقای باکونین، حتی تئوری (که او آنرا از معجونی در ترکیب تکه هائی از مُهملات سن سیمون و پرودون و دیگران اختراع کرده و در این کانتکست قرار داده است) در درجه دوم قرار داشت و کماکان قرار دارد. خاصیت اصلی و اولیه آن، صرفا استفاده ابزاری از آنها در راه مقاصد شخصی و تحکیم موقعیت شخصی خود او بود. بنابراین او اگرچه به عنوان تئوریسین، شخصیتی موهوم است و وجود خارجی ندارد، اما در هیات واقعی و جوهر خویش، به عنوان یک توطئه گر به تمام معنی وجود او محسوس است.

شورای عمومی انترناسیونال طی سالها ناچار بود و می بایست علیه این توطئه گری (که به درجه معینی مورد حمایت پرودونیستهای فرانسه، بویژه در جنوب فرانسه قرار داشت) بجنگد. بالاخره، شورای عمومی از طریق مصوبات و قطعنامه های ۱، ۲ و ۳، ۹ و ۱۷ کنفرانس**** خود، ضربه تدارک شده از قبل خود را به اینها وارد کرد.

بی شک شورای عمومی انترناسیونال از تایید هیچ حرکت و موضعی در واحد آمریکای خود- که شورا در اروپا با آن ها میجنگد- حمایت نخواهد کرد. اکنون دیگر قطعنامه ها و مصوبات ۱، ۲، ۳ و ۴ به کمیته نیویورک، این سلاح و مجوز قانونی را میدهد که به تمام گروههای آماتور و سکتاریست نقطه پایانی بگذارد، و چنانچه لازم شود آنان را اخراج کند.

بسیار خوب خواهد بود اگر کمیته نیویورک توافق کامل خود با تصمیمات کنفرانس مذکور را در **یک اطلاعیه رسمی**، به شورای عمومی انترناسیونال اعلام کند.

باکونین که بعلاوه با قطعنامه و مصوبه ۱۴ - که عملکرد های ناشایست او را در روسیه در معرض قضاوت گذاشت - شخصا ترسیده بود، بهر تلاشی دست میزند که در میان بقایای هوادارانش اعتراضی علیه کنفرانس (لندن) بوجود آورد.

در این راستا او با بخش دلمرده و روحیه باخته پناهندگان سیاسی فرانسوی در ژنو و لندن تماس گرفته است. (از نظر عددی این بخش با اینحال ضعیف است). شعاری که در این دوایر داده شده است این است: شورای انترناسیونال در ژنو تحت سلطه **پان ژرمنیسم** (بویژه بیسمارکیسم) است. و این اتهام به این حقیقت **غیر قابل بخشش** اشاره دارد که من با تولدم آلمانی هستم و عملا نفوذ معنوی تعیین کننده ای در شورای انترناسیونال در آلمان دارم. (قابل توجه: **اعضاء آلمانی** شورای انترناسیونال در آلمان از نظر شماره، دو سوم از **اعضاء انگلیسی و فرانسوی** کمتر است. **جنایت** منتسب شده به من بنابراین این است که عناصر انگلیسی و فرانسوی وقتی بحث از نفوذ تئوریک است، تحت سلطه یک آلمانی اند! یک "آلمانی" که سلطه خود، یعنی هژمونی علم آلمان را به بهترین و کاملترین و موثرترین شکل خود اعمال کرده است.)

در ژنو، تحت حمایت مادام آندره لئو بورژوا - Madame Andrée Léo - (که در کنگره لوزان آنقدر بی شرم بود که فره - Ferré - را بجای اعدام کنندگان او در ورسای تقبیح کرد)، یک نشریه، انقلاب اجتماعی - La Révolution Sociale - منتشر کرده اند که در آن بحث هائی را علیه ما طرح کرده اند. بحثهائی که حتی از نظر شباهت ادبی، عین کلمات و اصطلاحات نشریه مجله ژنو - Journal de Genève - مرتجعترین نشریه اروپا - را بکار برده اند.

در اروپا.

در لندن آنها سعی کرده اند که یک واحد فرانسوی تاسیس کنند. فعالیتهای اینها را در شماره ۴۲ نشریه Qui Vive میبینید که من آنرا و نیز شماره دیگری را که نامه دبیر بخش فرانسه ما- Serailier - در آن منتشر شده است، ضمیمه این نامه کرده ام. این بخش تازه تاسیس شده اینها، که بیست نفر است (و در برگیرنده تعدادی زیاد جاسوس)، توسط شورای عمومی انترناسیونال برسمیت شناخته نشده است، اما تعداد بسیار بیشتری از دیگر بخش های مختلف برسمیت شناخته شده اند.

بطور واقعی، علیرغم دسیسه های این باند مفتری و ناسالم، ما تبلیغ و ترویج بزرگی را در فرانسه- و نیز در روسیه- به پیش می بریم. در روسیه ای که میدانند چگونه باکونین را بسنجند و ارزش گذاری کنند. در کشوری که کتاب من- کاپیتال- تازگی به زبان روسی منتشر شده است...

چند نکته دیگر قابل توجه:

...جنش سیاسی طبقه کارگر، البته، در نهایت، هدف تصرف قدرت سیاسی برای این طبقه را تعقیب میکند. و لازمه این، سازمانیابی از پیشی طبقه کارگر به درجات معین است که دقیقا از مبارزات اقتصادی اش نشات گرفته است.

با این حال، از طرف دیگر، هر جنبشی که طبقه کارگر در آن به عنوان طبقه و در مقابل طبقه حاکم ظاهر میشود، و طبقه کارگر در آن جنبش ها تلاش میکند که با فشار از بیرون، طبقه حاکم را به عقب نشینی ناچار کند، یک جنبش و حرکت **سیاسی** است. برای مثال تلاشها در یک کارخانه معین و یا حتی یک بخش معین صنعت برای تحمیل کاهش ساعات کار روزانه به سرمایه داران مربوطه، از طریق اعتصاب و غیره، یک جنبش تماما اقتصادی به معنی دقیق کلمه است. از طرف دیگر اما، تحمیل هشت ساعت کار و نظایر آن، به عنوان **قانون**، یک جنبش **سیاسی** است. با این ترتیب، از هر حرکت جداگانه

اقتصادی طبقه کارگر، در همه جا یک جنبش سیاسی نضج میگیرد. جنبشی که به عنوان حرکت طبقه، هدف تحکیم نیروی متحد طبقه را در شکلی که از خاصیت عمومی برخوردار است تعقیب میکند و از نظر اجتماعی نیز متحد و بهم فشرده است.

در حالی که این جنبشها وجود درجات معینی از یک سازمانیابی از پیشی را در میان طبقه فرض میگیرد، خود آن جنبشها و حرکتها به نوبه خود ابزارهایی برای توسعه و تکامل آن سازمان نیز هستند.

جائی که طبقه کارگر هنوز تا این حد سازمان یافته نیست که به یک مبارزه قاطع در تقابل با قدرت جمعی، یعنی، نیروی سیاسی طبقات حاکم دست بزند، او باید بهر قیمت برای این نبرد از طریق آژیتاسیون مداوم علیه این قدرت و برخورد سازش ناپذیر و آشتی ناپذیر بر علیه قدرت سیاسی طبقه حاکم، آموزش ببیند و تربیت شود. در غیر این صورت، طبقه کارگر به عنوان کارت بازی طبقات حاکم در دست آنها باقی میماند، همانطور که انقلاب سپتامبر در فرانسه نشان داد و همانطور که به درجه معینی، گلاستون (Glastone) و شرکاء در انگلستان تاکنون بطور موفقیت آمیزی در این بازی دادن آنها دخیل بوده اند.

یادداشت مترجم:

*. مبنای اولیه این ترجمه، متن انگلیسی این نامه در کتاب "منتخب مکاتبات مارکس و انگلس"، انتشارات پروگرس، چاپ دوم، سال ۱۹۶۵، مسکو، بود. اما برخی جملات و پاراگراف های دیگر، و به نظرم حاوی نکات ظریف و مهم، در نسخه منتشر شده توسط (1968) International Publishers موجود است که در نسخه انتشارات پروگرس نیامده اند. این ترجمه بخشهای از قلم افتاده و یا "قلم گرفته" انتشارات پروگرس را هم پوشانده است. کلمات و جملاتی که به شکل ایتالیک و رنگ آبی نوشته شده اند، در اصل نامه ایتالیک اند. اما از آنجا که تشخیص آنها از حروف در شکل نرمال آنها در زبان فارسی

قدری دشوار است، من رنگ کلمات و جملات ایتالیک را نیز متفاوت انتخاب کرده‌ام.

**. منظور "انجمن بین المللی کارگران"، است که واحدهای آن در کشورهای مختلف در فاصله سالهای ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۶ زیر چتر "انترناسیونال اول" فعالیت داشتند.

***. "معروف" را در گیومه گذاشته‌ام، چون مارکس نه کلمه famous، بلکه کلمه notorious را که بار منفی (به یک معنی مشهور در برخورداری از تصویر ناجالب و بعضاً "بدنام") دارد، را استفاده کرده است. در بقیه موارد گیومه‌ها در اصل نامه وجود دارند.

****. من "اصول گرا"، به معنی مدافع "سازش ناپذیر" جزم‌ها و دگم‌ها و احکام متافیزیکی را، معادل مناسبتری برای کلمه انگلیسی آن -doctrinaire- تشخیص دادم که در محتوا با مدافعان "پرنسیپ" و "اصول" مبتنی بر انتزاعهای علمی و مبانی علمی و دفاع "سرسختانه" از آن‌ها، تفاوت دارد. شاید بتوان نوعی "خشکه مقدسی" و یا "تقدس جهالت" در قلمرو مفاهیم متافیزیک را نیز در این رابطه مد نظر داشت.

****. کنفرانس انترناسیونال مورد اشاره مارکس، در سپتامبر سال ۱۸۷۱ در لندن برگزار شد.